

مجتبی مینوی

فردوسی ساختگی و جنون اصلاح اشعار قدما

این ایام بر حسب وظیفه‌ای که به من محول شده است به داستان رستم و سهراب فردوسی پرداخته‌ام، و مشغول شده‌ام به تحقیق و تدقیق درباره آن داستان و، مقابله کردن نسخ خطی قدیم با یکدیگر و، تهیه متن صحیحی که بتوان آنرا نزدیک به رستم و سهرابی دانست که فردوسی ساخته است.

اختلافی که در میان نسخ از حیث عدد ایات این داستان و ضبط کلمات و الفاظ آن دیده‌ام به اندازه‌ای زیاد است که انسان متحیر می‌شود و با خود می‌اندیشد و از خود می‌پرسد که آیا ما یک فردوسی داشته‌ایم یا چندین فردوسی! اگر بخواهید هفت نسخه را با هم مقابله کنید و همه اختلافات آنها را با یکدیگر بطوری ضبط کنید که هر خواننده‌ای در برابر خود متن هر هفت نسخه را داشته باشد گویا بهترین و ساده‌ترین راه

این باشد که کتابی در هفت ستون به اندازه و شکل روزنامه‌های بزرگ چاپ کنید و در هر ستونی تمام داستان را آن طوری که در یکی از نسخ آمده است طبع کنید و هر جا که در نسخه‌ای بیتی یا ابیاتی آمده است که در نسخه‌ای یا نسخه‌های دیگری نیست معادل و مقابل این بیت‌ها را در ستون مخصوص به آن نسخه‌های دیگر سفید بگذارید تا خواننده به یک نظر بداند کدام نسخه‌ها کدام بیت‌ها را دارند و کدام را ندارند.

به عنوان مثال احصائیه‌ای از عدد ابیات همین داستان رستم و سهراب خدمت شما تقدیم می‌کنم:

در نسخه قدیمی از شاهنامه که در موزه بریتانیا محفوظ است و تاریخ آن ۶۷۵ هجری است عدد ابیات این داستان ۱۰۵۱ است. با تحقیقی که بنده بر مبنای نسخه‌های قدیم و بر مبنای ترجمه عربی بُنداری از شاهنامه کرده‌ام اقلّاً نوزده بیت از این ابیات هم الحاقی است و باید حذف شود (باقی می‌ماند ۱۰۳۲ بیت) و اقلّاً ۳ بیت باید از نسخه‌های دیگر گرفت و بر این عدّه افزود. پس عدد ابیات داستان رستم و سهرابی که می‌توانیم با اندک اطمینان قلبی از فردوسی بدانیمش ۱۰۳۵ بیت است.

نسخه‌ای داریم مورخ ۷۴۱ که در آن از ابتدای این داستان بقدر ۵۴ بیت (تقریباً) ساقط شده است و آنچه باقی است ۹۷۴ بیت است و به این حساب عدّه ابیات این داستان در این نسخه ۱۰۲۸ می‌شود، یعنی هشت بیت هم کمتر از آنچه بنده گمان کردم مورد اطمینان است.

در شاهنامه چاپ مسکو (که تاکنون از همه چاپ‌های موجود بهترین بوده است) بر مبنای نسخه‌های قدیم متنی از این داستان تهیه کرده‌اند که عدّه ابیانش نزدیکترین است به این عدّه مورد اطمینان: متن نسخه موزه بریتانیا را گرفته‌اند و در میان ابیات آن هفده بیت که از نسخه‌های دیگر گرفته‌اند اضافه کرده‌اند، که فقط یک بیت آنها شاید لازم بوده باشد، و مابقی مسلماً الحاقی است (بنظر من البته) و زاید است؛ از طرف دیگر چند بیتی را از ابیات نسخه بریتانیایی حذف کرده‌اند آن هم (باز بنظر بنده) نه آن

بیت‌هایی را که بایست حذف کرده باشند . نتیجه این شده است که این داستان در چاپ مسکو دارای ۱۰۵۹ بیت است ، یعنی ۲۴ بیت بیش از عدّه مورد اطمینان بنده ، منتها در بسیاری از موارد متن آن بامتنی که بنده از آن فردوسی تشخیص داده‌ام متفاوتست . نسخه دیگری از شاهنامه در موزه بریتانیا موجود است که در هامش ظفرنامه حمدالله مستوفی کتابت شده ، و مستوفی اقرار می‌کند که در ترتیب و جمع‌آوری آن اهتمام کرده است و در مقابله و تصحیح آن دست داشته . در این یکی ، داستان رستم و سهراب دارای ۱۱۲۷ بیت است .

نسخه‌ای در قاهره هست که در سال ۷۹۶ کتابت شده است و اینجا این داستان ۱۲۵۰ بیت دارد .

در نسخه مورّخ ۷۳۱ موجود در ترکیه اوراق مربوط به این داستان ساقط شده است .

در نسخه مهمّ لنین‌گرا در مورّخ ۷۳۳ که عکس آن در کتابخانه فردوسی هست فقط ۷۳۹ بیت مربوط به این داستان موجود است ، و چون معلوم نیست نقصی که بین صفحه ۱۱۰ و صفحه ۱۱۱ آن نسخه هست چند ورق بوده است تعیین اینکه در نسخه اصلی (قبل از حصول نقص) چند بیت به این داستان مربوط بوده است آسان نیست . اگر فرض کنیم که هشت صفحه از مابین افتاده باشد می‌شود گفت ۵۱۶ بیت ساقط شده و بنابراین ۱۲۵۵ بیت بوده است ، ولی سقط را شش صفحه یا حتی چهار صفحه هم می‌شود فرض کرد که طبعاً عدد کمتر می‌شود .

در شاهنامه چاپ ژول مهل فرانسوی و شاهنامه چاپ فولتس (و چاپ بروخیم که از روی آن شده و چاپ امیر کبیر که از چاپ ژول مهل پیروی کرده است) در متن کتاب ۱۴۶۰ بیت به داستان رستم و سهراب اختصاص یافته ، و در شاهنامه بایسنغری که در موزه گلستان است و سال گذشته به چاپ عکسی و افست در دسترس عموم گذاشته شد ۱۵۲۸ بیت ، و در چاپ ترنمیکان در کلکته قریب ۱۶۶۷ بیت ، و در چاپ مرحوم

محمد روضانی درست ۱۷۰۰ بیت. ضمناً غنی نماناد که در چاپ مسکو علاوه بر هزار و پنجاه و نه بیتی که در متن به این داستان مربوط است در پای صفحات ۳۸۸ بیت هم از نسخه‌های دیگر نقل کرده و در ملحقات آخر جلد نیز ۱۱۱ بیت مربوط به این داستان است که عدد را به ۱۵۵۸ بیت می‌رساند؛ و در چاپ بروخیم علاوه بر ۱۴۶۰ بیت متن داستان، ۲۳۲ بیت هم در حواشی از روی نسخه‌های دیگر نقل کرده‌اند که به این حساب ۱۶۹۰ بیت مربوط به این داستان در چاپ بروخیم آمده است.

اگر نسخه بریتانیا مورخ ۶۷۵ را ملاک کار خود قرار دهیم و آن عدد را که بنده از این نسخ «ابیات مورد اطمینان از داستان رستم و سهراب» می‌نامم درست فرض کنیم در چاپ کلکته (و به تبع آن در همه چاپهای سنگی و سربی که از روی آن در ایران و هندوستان و غیر آن کرده‌اند) متجاوز از ۶۵۰ بیت الحاقی فقط در این یک داستان هست (۶۵۵ = ۱۰۳۵ - ۱۶۹۰) و در چاپ ژول مهل و چاپ بروخیم و چاپ امیر کبیر بیش از ۴۲۰ بیت الحاقی هست. اینها از کجا آمده‌است؟ آیا فردوسی اینها را گفته بوده و نسخه‌نویسان قدیم آنها را حذف کرده‌اند؟ یا آنکه دیگران اینها را سروده‌اند و در نسخه‌های مختلف در حاشیه‌ها الحاق کرده‌اند و از آنجاها به نسخه بایسنغری و چاپهای کلکته و پاریس و ایران و بمبئی سرایت کرده‌است؟

بعضی از معاصرین ما اظهار عقیده کرده‌اند که هر تغییر و تبدیل و حکک و اصلاح و اضافه و نقصانی که در شعر قدما شده است چون نتیجه اعمال ذوق یا اعمال قضاوت یک نفر ایرانی بوده است محترم است و باید آن را پذیرفت؛ به این حساب نه تنها شاعران و سرایندگان شعر و نسخه‌نویسان و خوانندگان نسخ حق دارند هر چه را که به دستشان می‌رسد تغییر بدهند و از خود چیزی گفته در وسط آن بکنجانند، همه نانوایان و قصاب‌ها و عتلاف‌ها هم چون خوانساری و اصفهانی و شیرازی و مشهدی (و بطور کلی ایرانی) هستند حق دارند کتابهای گذشتگان را از نظم و نثر از مد نظر بگذرانند و هر بلائی

می‌خواهند بر سر آنها بیاورند، و این حقی است که تاکنون غالبِ نزدیک به عموم ایرانیان به خود داده‌اند و عملی است که کرده‌اند.

کسانی که با نسخه‌های خطی و متنهای ادبی فارسی و عربی سروکار داشته‌اند و در تصحیح متون کار کرده‌اند به تجربه فهمیده‌اند که نسخه‌نویسهای ایران (به استثنای عدهٔ بسیار کمی) عادت دارند که وقتی از روی کتابی نسخه برمی‌دارند هر چه دم‌قلمشان می‌آید بنویسند و بعد هم نوشته خود را با اصلی که از روی آن نوشته‌اند مقابله نکنند و غلطهایی را که در کتاب مرتکب شده‌اند اصلاح ناکرده بگذارند. این را می‌شود تحریف و تصحیف و تغییر و تبدیل غیر عمدی بشمار آورد. ولی گذشته ازین به دو نوع تغییر و تبدیل عمدی هم برمی‌خوریم: یکی اینکه نویسنده لفظی را که در نسخه اصل می‌بیند غلط می‌خواند، یا نمی‌فهمد (چونکه دور از ذهن اوست، یا متروک و مهجور است، یا نقطه‌هاش درست گذاشته نشده، و غیره) آن را بدل می‌کند به لفظی که خیال می‌کند نویسنده و شاعر آن را اراده کرده بوده یا به لفظی که می‌داند و بگوش او آشناست؛ دیگر اینکه خیال می‌کند حق این بوده است که مؤلف یا شاعر فلان مطلب را هم گفته باشد و به فلان قافیه هم بیتی گفته باشد (یا این مطلب بخصوص که در متن است دون شأن شاعر یا نویسنده است) آن مطلب یا آن بیت به فلان قافیه را به انشای خود می‌سازد و در متن می‌افزاید (یا گفته سراینده و نویسنده را حذف می‌کند) و به خیال خود با این عمل خدمتی به گوینده و نویسنده اصلی می‌کند! این قدر در باب نسخه‌نویسها.

و اما کتاب‌خوانهای ایران هم (باز به استثنای عدهٔ بسیار کمی) عادت دارند که هر چه را می‌خوانند و هر نوشته‌ای را که بدست می‌گیرند به میل خود تغییر بدهند، بران اضافه کنند و از آن کم کنند، شعر یا نوشته قدما (و حتی معاصرین) را اصلاح کنند، جزئیاتی را که به عقیدهٔ ایشان در این انشا یا در این منظومه یا این قصیده لازم بوده است نویسنده و سراینده گنجانده باشد و نگنجانده است آنها به وکالت او بسازند و تحریر کنند و

ببفزایند، و بدین طریق به خیال خود خدمتی به گوینده و نویسنده اصلی بکنند که ساخته و پرداخته او را آراسته و پیراسته نمایند .

این جبلت ماست و کسانی که این خصلت را ندارند گویا از حیث ایرانیّت نقصی داشته باشند. ظاهراً ما ایرانیان معتقدیم که فردوسی و سنائی و ناصر خسرو و مولوی و سعدی و حافظ و سایر بزرگان سرایندهگان ایران شعرای بزرگ و استادان سترگی بوده‌اند ولی بی‌شکّ نمی‌توانسته‌اند بخوبی بنده خواننده یا بنده نسخه‌نویس به واجبات فنّ شاعری و نویسندگی عمل کنند و آنچه نوشته و سروده‌اند ناقص است و باید آن را کامل کرد، و هر بنده خواننده یا بنده نویسنده‌ای بهتر از آن بزرگان می‌داند که چه لازم است تا شعر ایشان کامل شود . حاشیه صفحات را خدا برای این خلق کرده است که ما بنده‌های کاتب یا بنده‌های قاری هر چه دلمان می‌خواهد در آن حاشیه‌ها از طرف شاعر یا مؤلف اصلی بر شعر یا بر کتاب او اضافه کنیم، و قلم‌تراش و قلم و مرکب را خدا برای این آفریده است که ما هر لفظی را در متن کتاب یا در شعری که آنجا نوشته‌اند نپسندیدیم بتراشیم و لفظ دیگری بجای آن بنویسیم .

مؤلفی سنتی بوده است ، اسامی فلان خلفارا با کرم الله وجهه و رضی الله عنه قرین کرده است ، بنده شیعی که آن را می‌خوانم باید این را بدل به سلام الله علیه و صلوات الله علیه بکنم. مؤلف دیگری شیعی بوده است ، اسامی فلان ائمه را با سلام الله علیه و صلوات الله علیه آورده است ، بنده سنتی باید آن را بدل به رضی الله عنه و کرم الله وجهه بکنم. کاش به همین حدّ اکتفا می‌کردم. خیر ، باید چندین سطر یا چندین صفحه کتاب را چنان سیاه کنم که آن را نتوانند بخوانند . کتاب تفسیری چاپ می‌کنم که نویسنده آن مطالب را از نظرگاه اهل تسنن می‌نگریسته و به خلفای اربعه معتقد بوده است و صفحات بسیاری در باب فضایل و مزایای هر یک از چهار خلیفه در کتاب خود گنجانده است . بنده چون شیعی هستم یا مجبورم ملاحظه حال شیعیان را بکنم تمام مطالبی را که به سه خلیفه اول مربوط می‌شود اصلاً حذف می‌کنم و در کتاب چاپ نمی‌کنم . در دیوان خواجه حافظ

شیرازی غزل‌های شیعیانه مثل «ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش» یا قصیدهٔ منقبت علی مثل «مقدّری که ز آثار صنع کرد اظهار» می‌گنجانیم و از قول او اشعار درویشانه می‌سازیم تا حافظ را شیعی قلمداد کنیم. تصریح تذکره‌نویسان را به اینکه فردوسی شیعی بوده است و ابیات خود او را در شاهنامه که صریح در این امر است مثل اینست که کافی ندانسته‌ایم، باید قصیدهٔ به‌ردیف «انگشت» را بسازیم و باو نسبت دهیم. یوسف و زلیخائی را که آخوند قصهٔ گوئی در عهد طغان‌شاه بن‌الپ ارسلان ساخته است بگیریم و در دیباجهٔ منظوم آن دست برده ابیاتی را حذف کنیم و ابیاتی ساخته به آن پیوند دهیم تا مسلم شود که این منظومهٔ سست بی‌مقدار از فردوسی است و اگر عمری را در ساختن داستانهای شهنشاهان و پهلوانان ایران باستان صرف کرده است آخر عمری عاقل و دیندار شده است و قصه‌ای از قصه‌های قرآن را به نظم آورده. در ابتدای شاهنامه چهاربیت در مدیح چهاریار پیغمبر می‌افزایم (یا ابیاتی را که او در این موضوع گفته بوده است حذف می‌کنیم - فرقی نمی‌کند). این اصرار به تغییر دادن گفتهٔ دیگران را بنده به نام «جنون اصلاح کردن» می‌خوانم.

این اصلاح ذوقی شعر سابقین در قدیم الأیام در میان عرب هم مرسوم بوده است. در زهر الآداب حُضری (ج ۴ ص ۱۳) حکایت شده است که اصمعی می‌گوید روزی قطعه شعری از جریر را نزد خلف بن الأحمر (ادیب و نحوی معروف) خواندم که در آن گفته بود «فیالکک یوماً خیره قبل شرّه . . .» خلف گفت: وای بر این مرد اخیری که منجر به شرّ گردد برای او چه سود دارد؟ گفتم: شعر را من از ابو عمرو ابن العلاء همین‌طور یاد گرفته‌ام. گفت: جریر هم قطعاً همین‌طور گفته بوده، و ابو عمرو کسی نیست که چیزی را جز آن‌چنان که شنیده است به تو درس دهد. گفتم: پس چگونه بایست بوده باشد؟ گفت بهتر آن بود که گفته باشد «خیره دون شرّه» و تو هم ازین پس به همین نحو آن را روایت کن، و بدان که راویان قدیم اشعار گویندگان سابق بر خویش را اصلاح

می کردند. من (اصمعی) گفتم: والله که من ازین پس این شعر را جز به همین صورت (که تو گفتی) روایت نخواهم کرد. ولی این نصیحتی که خلف بن احر کرده و اصمعی نقل نموده در میان عرب کمتر رواج پیدا کرد، و عادةً راویان عرب شعرها را ولو اینکه به نظرشان معیوب می رسید هم همان طور که به دستشان رسیده بود نقل می کردند. مثلاً شعری از عزالدین سمرقندی را ابن الفوطی در مجمع الآداب (جلد چهارم شماره ۱۰۵) نقل کرده است بیت اخیر آن چنین است: فلیحذر المرءُ کلَّ خَلٍّ له وَاوَّانَهْ أبوه. ناشر این متن ملتفت شده است «ولو آنه أبوه» عیبی دارد، چون پدر را از جمله دوستان شمرده است، در حاشیه پیشنهاد کرده است که کاش شاعر «ولو آنه أخوه» گفته بود، ولی بیت را به همان صورت که دیده است نقل کرده و تغییری نداده است.

از قراری که جناب استاد پروین گنابادی نقل می کنند مرحوم ادیب نیشابوری پیرو سبک خلف بن الأحر بوده است و هر شعری را که می شنیده و حفظ می کرده به شاگردان خود درس می داده است با تغییرات و اصلاحات ذوقی می خوانده و مقید به گفته شاعر نبوده است، مثلاً این قطعه که آقای پروین از حفظ برای من خواندند بصورتی است که ادیب نیشابوری به شاگردان خود می آموخته و توصیه می کرده است که این طور بخوانند، و ایشان نمی دانند که گوینده اصلی چه گفته بوده است:

به شیخ شهر فقیری گرسنه برد پناه

بدان امید که آن شیخ خواهدش خوان داد

هزار مسأله پرسید شیخ از وی و گفت

که گر ندادی پاسخ نبایدت نان داد

نداشت حال جواب آن فقیر و شیخ عنود

ببرد آبشرو نانش نداد تا جان داد

من و ملازمت آستان پیر مغان

که جام می به کف کافرو مسلمان داد

بنده بسیار دیده‌ام اشخاصی را که هر چه را می‌خوانند و می‌شنوند فی الفور مطابق ذوق خودشان تغییر می‌دهند و اصلاح می‌کنند. مثلاً اگر این شعر را بشنوند که :

نعمت منعم چراست دریا دریا محنت مفلس چراست کشتی کشتی

فوراً اظهار عقیده می‌کنند که بهتر است جای دو جزء « نعمت منعم » و « محنت مفلس » را در دو مصراع تغییر بدهیم و « محنت مفلس چراست دریا دریا » بخوانیم چونکه محتها همیشه بیشتر از نعمتهاست. البته این تغییر زیبایی به وزن و معنی نمی‌رساند، ولی بنده هر شعری را بشنوم دلم می‌خواهد آن‌طور باشد که خود شاعر گفته‌است. مثلاً شعر معروف سعدی (بوستان چاپ فروغی ص ۱۶۱ و چاپ گراف ص ۳۰۱ باب پنجم بیت ۱۴۲).

قضا کشتی آنجا که خواهد برآرد وگر ناخدا جامه بر تن درآرد

در هر دو چاپ چنین است و از قراری که مرحوم فروغی نوشته‌است در نسخه‌های خطی قدیم این‌طور بوده‌است ولی در نسخ متأخر « قضا » را بدل به « خدا » کرده‌اند، و لابد به ذوق و فکر آن خواننده‌ها و نویسنده‌ها چنین رسیده بوده‌است که در مصراع اول « خدا » باشد و در مصراع دوم « ناخدا » بهتر است. شعر گلستان را که می‌خوانید « به دست آهک تفته کردن خمیر » یک نفر می‌شنود و می‌گوید این بقدر کافی اغراق ندارد، باید « آهن تفته » باشد، و فکر نمی‌کند که آهن را چطور خمیر می‌کنند؛ یا شعر فردوسی را که رستم به اسفندیار می‌گوید « بخوردم ز تو هشت تیر خدنگ » وقتی که می‌خواند آن را بدل می‌کند به « بخوردم صد و شصت تیر خدنگ » تا اغراقش بیشتر باشد. باز شعر گلستان را « هر پیسه گمان مبر نهالی » وقتی که می‌بیند و معنای آن را نمی‌فهمد آن را بدل می‌کند به « هر پیسه گمان مبر که خالیست » یا « هر پیسه گمان مبر که خالی است ». آقای امیرقلی امینی در فرهنگ عوام پیشنهاد می‌کند که باج به شغال نمی‌دهد را باید باج به شغاد (برادر رستم) نمی‌دهد خواند و گفت، و شعر سعدی « بنی آدم اعضای یکدیگرند » را جمعیت شیروخورشید سرخ بر حسب پیشنهاد فلان جاهل بدل کرده‌اند به « بنی آدم اعضای یکدیگرند ». در رباعی منسوب به خیام « گاو نیست در آسمان و نامش پروین » را

مرحوم دهخدا بدل کرده است به «گاوِست در آسمان سنامش پروین»، و در شعر حافظ «زمانه تا قصب نرگس و قبای تو بست» که در نسخه های قدیم چنین است در نسخه های بعدتر بدل شده است به «قصب نرگس قبای تو» یا «قصب و ترکش قبای تو»، و شعر دیگر او را «شبی خوش است بدین و صله اش دراز کنید» بدل کرده اند به «شبی خوش است بدین قصه اش دراز کنید»، و مصراع «ساکنان حرم سترو عفاف ملکوت» را تغییر داده و «حرم سرو عفاف ملکوت» کرده اند.

دقیقی غزلی دارد، دو بیت آخر آن چنین است:

دقیقی چار خصلت برگزیده ست به گیتی در ز خوبها و زشتی

لب بیجاده رنگ و ناله چنگ می چون زنگ و کیش زردهشتی

یکی ممکنست بیاید و بگوید اشیائی که در این قطعه تعداد می کند همگی مشمول لفظ خصلت نیست، بهتر است آن را بدل به لفظی کنیم که مناسبتر باشد، مثلاً نعمت. دیگری بگوید خیر، دقیقی زردشتی بوده است و از کلمات عربی گریزان، بهتر است که لفظی پارسی بجای آن بگذاریم.

مقاله ای به قلم مرحوم دکتر معین در مجله دانش (سال دوم شماره ۸) منتشر شده است مشتمل بر مثنوی اصلاحات که مرحوم دهخدا در دیوان غزلیات حافظ چاپ قزوینی و چاپ خلخالی به ذوق خود لازم تشخیص داده بوده، و دکتر معین آنها را نقل کرده است. مرحوم محمد ضیاء هشرودی دو مقاله دارد تحت عنوان الفاظ و معانی در مجله دانش (سال دوم ص ۲۲۹ تا ۲۳۲ و ص ۲۹۵ تا ۲۹۷) که در آنها جمعاً نوزده مورد اشعار شعرای قدیم به عربی و فارسی، و عبارات مشهور را گرفته و تغییر داده و گفته است اصل آنها بصورتی که بدست ما رسیده است غلط است، من جمله این شعر انوری:

شیر گردون چو عکس شیر در آب پیش شیر علم ستان باشد

را بدل کرده است به پیش شیر علم طپان باشد، و شعر نظامی را «در ناف دو علم بوی طیب است» تغییر داده، و شعر معزی را «بر جای چنگ و نای و نی آوای زاغ است و زغن» تغییر داده، و در شعر سعدی «زنان باردار ای مرد هشیار اگر وقت ولادت مار

زاینده» ، وقت ولادت را بدل کرده است به هنگام زادن تا فارسی خالص باشد! و در شعر عربی کلیله «و ان حیاة المرء بعد عدوّه» را به «و ان بقاء المرء» بدل کرده است. آقای امیری فیروز کوهی پنج شش تا از این اصلاحات را مردود دانسته و جوانی به هشرودی داده اند که در صفحات ۳۱۹ و ۳۲۰ همان سال چاپ شده است. یک نفر مقیم سمنان هست که گاه بگاه به مدیر مجلهٔ یغما نامه می نویسد و شعرهای شعرای مشهور معاصر را که الحمدلله هنوز زنده اند اصلاح می کند (رجوع شود به سال ۱۸ ص ۳۳۴ و سال ۲۴ ص ۴۲۹).

قطعهٔ مشهور را بسیاری از خوانندگان شنیده و خوانده اند :

همه رنج من از بلغاریان است که مادام همی باید کشیدن
 همی آرند مردم را ز بلغار ز بهر پردهٔ مردم دریدن
 گنه بلغاریان را نیز هم نیست بگویم گر تو بتوانی شنیدن
 لب و دندان این ترکان چون ماه بدین خوبی چه باید آفریدن
 که از بهر لب و دندان ایشان به دندان لب همی باید گزیدن
 خدایا این بلا و فتنه از تست ولیکن کس نمی یارد چخیدن

بمقول آقای مدرس رضوی این چند بیت در مجموعهٔ خطی که در او آخر قرن هفتم نوشته اند و اکنون در جزء کتابخانهٔ دانشگاه در آمده است این قطعه به سنائی نسبت داده شده است (ص ۱۰۸۸ چاپ سوم دیوان سنائی). عین القضاة همدانی این قطعه را با بعضی اختلافات در الفاظ و در ترتیب ابیات^۱ در تمهید اصل ثامن از تمهیدات خود آورده، و فقط گفته است «مگر این بیتها نشنیده‌ای» و نام شاعر را ذکر نکرده است. باز همین قطعه با اختلافاتی، هم در الفاظ و هم در ترتیب بیتها، در دیوان ناصر خسرو ضبط شده، اما در قرون مختلف و جایهای متفاوت در طول زمان اشخاص متفرق ابیاتی بر این وزن و این قافیه ولی با تکرار قوافی و الفاظ رکیک و معانی سخیف سروده اند و بر آن قطعهٔ اصلی افزوده اند بطوری که آنرا به ۸۷ بیت رسانیده اند و اینها بنام ناصر خسرو بسته شده است. رباعیاتی که به خیام نسبت داده اند و از او نیست معروف است. قطعه‌ای معروف هم هست از یکی از

۱. من جمله اینکه بیت ششم را پس از بیت دوم آورده است.

شعراى قرن نهم كه شروع مى شود به «بوده است خرى كه دم نبودش». اين را يكي از معاصرین ما در جزء اشعار مرحوم ايرج ميرزا آورده است. آقاى مصطفی قلی خان صاحبديوانی برای من حکایت کرد که مرحوم ميرزا فتحعلی خان صاحبديوان در خواب دیده بود که شيخ سعدی این دو بیت را جزء يکی از غزلیات خود خوانده است و گفته که در کلیات من اگر نیست باید اضافه شود :

سلسله عشق طوقِ گردن عقل است رنجه ازین آهن است پنجه داود
نیغ به دست توو امید رهائی ! تیر ز شست توو توقع بهبود !

شاعر معاصر ما کاظم رجوی (ایزد) نامه شکایتی به مدیر مجله ارمغان نوشته (دوره ۳۹ ص ۷۷۰ و مابعد دیده شود) و فریاد به آسمان رسانیده است که چرا آقائی در کتاب خود شش بیت او را نقل کرده و در آن تغییر و تبدیلی مطابق ذوق و سلیقه خود داده، ولی مردگان بیچاره دستشان از چنین شکایتی هم کوتاه است. دو بیت مشهور هست که ضرب المثل است و گوینده آنها را بنده نمی دانم (در امثال و حکم مرحوم دهخدا بدون نام گوینده و به تقدیم و تأخیر و با بعضی اختلافها آمده است، ج ۱ ص ۲۹۶) :

با دشمنان دوست ترا دوستی بد است با دوستان دوست ترا دوستی نکوست
از مردمانت بر دو گروه ایمنی مباد بر دوستان دشمن و بر دشمنان دوست

کسی دیده است که شاعر ممکن بود چهار قسم مردم را بیاورد : دشمن دشمن ، دوست دوست ، دوست دشمن ، دشمن دوست ؛ و دیده است که از اینها اولی را هیچ نیاورده و چهارمی را دوبار ذکر کرده است ؛ زحمتی کشیده و دو بیت را بدین صورت اصلاح کرده است که هر چهار نوع را شامل باشد :

با دشمنان دوست ترا دوستی بد است با دوستان دشمن اگر دشمنی نکوست
از مردمانت بر دو گروه ایمنی رواست بر دشمنان دشمن و بر دوستان دوست

و باز به نوع دیگری آنرا اصلاح کرده و همه اقسام چهارگانه را ذکر کرده است :

با دشمنان دشمن اگر دوستی رواست با دوستان دوست هم اردوستی نکوست
از مردمانت بر دو گروه ایمنی مباد بر دوستان دشمن و بر دشمنان دوست

بدین طریق می‌بینید که شعرشاعر بیچاره را تغییر داده‌اند، در اصلاح اولی هر دو بیت را، در اصلاح دومی فقط بیت اول را، و با کمال شهامت هم اقرار کرده‌اند که گفته‌گوینده‌ای را عوض کرده‌اند.

بس به اشعار و کتابهای ادبی هم نیست که این تجاوزها و تعدیها شده‌است، یک نسخه فرهنگ اسدی طوسی در دست نداریم که آن‌طور باشد که اسدی نوشته بوده، و یک مقدمه‌الادب زغشری در لغت عربی و فارسی نداریم که بتوانیم اطمینان داشته باشیم عین آن چیز، یا نزدیک به آن چیزی است که زغشری تألیف کرده بوده. انسان گمان می‌کند که شعر و کتاب منظوم بطور کلی باید کمتر از کتب نثر معرض تحریف و تبدیل باشد و قاعده باید وزن عروضی شعرها را از بدل کردن الفاظ حفظ و حراست کند. ولیکن این ظن باطل است، و تصرف و تغییر در الفاظ فردوسی که موضوع اصلی سخن بنده است دلیل واضحی بر این مطلب است. عوض کردن کلمات و جایجا کردن آنها و جایجا کردن مصرعها و پس و پیش کردن ابیات و حذف کردن بیتها و اضافه کردن بیتهای جدا جدا یا فصلهای طولانی اینجا و آنجا در شاهنامه بقدری زیاد بوده‌است که از حد تصور و حدس و تخمین خارج است. هیچ دو نسخه خطی یافت نمی‌شود که با هم در پنجاه بیت متوالی شبیه باشند، و هیچ ده بیت شاهنامه نیست که بتوان آنها را با اطمینان به اینکه فردوسی آنها را چنین گفته بوده‌است خواند و نوشت. چون شاهنامه را مردم زیادتر از کتابهای دیگری خوانده‌اند طبعاً بیشتر از کتابهای دیگر هم در آن دست برده‌اند و نظم داشتن آن باعث محفوظ ماندن آن نشده‌است. همین داستان رستم و سهراب را به عنوان مثال ذکر می‌کنم: اگر بخواهیم کلیه اختلافاتی را که در میان شش نسخه خطی این داستان در تمامی کلمات و ابیات موجود است ضبط کنیم بطوری که خواننده از محتویات کلیه آن نسخه‌های شش‌گانه مستحضر شود سه برابر متن داستان بیان نسخه بدله خواهد شد، علاوه بر آن به همان اندازه هم باید دلیل و برهان بر غلط بودن فلان ضبط یا زاید بودن فلان فصل و الحاقی بودن فلان بیتها و نادرست بودن فلان ترتیب در توالی

ابیات همراه این نسخه بدلها کرد؛ چون شاهنامه نهصد و پنجاه سال پیش سروده شده است و دارای الفاظ و تعبیراتی است که امروزه در زبان فارسی متروک و مهجور است، و انگهی به بیان شاعرانه‌ای منظوم شده است که بر مردم این زمان ناآشناست، برای روشن کردن معنای آن هم باید شرحی تألیف کرد و کلمات و تعبیرات آن را بیان کرد و مراد شاعر را از بیت‌های آن توضیح داد، و این هم خود به اندازه متن داستان می‌شود. پس اگر هزار بیت متن داستان ما باشد به اندازه هفت هزار سطر هم باید به آن ضمیمه کرد تا داستان کهن برای مردم این زمان قابل قبول و قابل خواندن باشد.

پیش از این عرض کردم که ابیاتی که دیگران در داستان رستم و سهراب تنها داخل کرده‌اند، از ششصد و پنجاه متجاوز است. قریب به هزار و چهل بیت متن قصه است و قریب به هزار و هفتصد بیت به همراهی ملحقات آن. اکنون می‌خواهم فهرست وار بعضی از فصول و قطعاتی را که از ابتدا تا انتهای داستان جابجا افزوده‌اند تعداد کنم تا اجمالاً بدانید این ششصد و شصت بیت از چه قبیل است.

چنانکه می‌دانید داستان این طور آغاز می‌شود که رستم در نزدیکی مرز توران شکار گورخر می‌کند، سپس رخس را در مرغزار به چرا کردن رها می‌کند و خود به خواب می‌رود، در هنگامی که او در خواب است هفت هشت نفری از ترکان بر آن دشت می‌گذرند، پی اسپ را می‌بینند، آن را دنبال می‌کنند تا به اسپ می‌رسند و با کمند او را گرفته می‌برند. اینجا به ذهن خواننده‌ای رسیده است که به این زودی رخس به آن هنرمندی که شیری را در هفت خان کشته بود نباید گرفته شود، باید پیکاری بکند و چند نفری را بکشد بعد اسیر شود.

فردوسی می‌گوید رخس را به شهر بردند، همی هر کس از رخس جستند بهر، خواننده اندیشیده است که بهره‌ای که ترکان از رخس جستند مربوط به نزدیک شدن رخس باید باشد، پس فصلی باید در این باب باشد که رخس را با چهل مادیان جفت کردند، و این حکمتی دیگر دارد که بعدها برای سهراب کره‌ای از رخس بتوانند یافت، ولیکن

بیشتر از یک کره رخس نباید به وجود بیاید، پس از آن چهل مادبان فقط یکی بار گرفت.

رستم که از خواب برخاست دید اسپش نیست، راه سمنگان در پیش گرفت. ولی خواننده به این مقدار راضی و قانع نیست باید بر بیان و ساز و سلاح و زین اسپ و همه لوازم او را هم رستم بر پشت بگذارد و بخواند که «گهی پشت زین و گهی زین به پشت!» در سمنگان شب در ضیافت پادشاه خوش می گذرانند و از آنجا مست به خوابگاه می رود. نیمه شب صدای حرف زدن دو نفر را پشت در خوابگاه می شنود، در بازی شود، دختری مثل پنجه آفتاب به درون می آید و خویش را تسلیم او می کند. یک خواننده که اهل عفت و طرفدار ازدواج شرعی و حلال بودن روابط جنسی بوده است فکر می کند که پهلوانی مثل رستم نباید روابط نامشروع با زنی داشته باشد، بند او نباید به حرام باز شده باشد، پهلوانی مثل سهراب نباید حرام زاده باشد. غافل از اینکه فردوسی گفته است «به خشنودی و رای و فرمان او بخوبی بیاراست پیمان او»، یعنی به رضایت عروس او را برای خود به زنی گرفت، چند بیتی اینجا افزوده است که همان نیمه شب رستم فرستاد یک نفر موبد آمد و پیغام از رستم نزد پدر دختر برد و او را خواستگاری کرد. شاه هم ابداً خشمگین نشد که چرا دخترش رفته است و خود را تسلیم رستم کرده است. بالعکس بسیار خوشحال شد و همان شبانه عقد شرعی بستند و عروسی کردند و نثار آوردند و بر سر عروس و داماد افشاندند و آنها را در حجله تنها گذاشتند!

بعد از آنکه سهراب به دوازده سالگی می رسد و لشکر فراهم می آورد که به جنگ ایران برود، فردوسی در باب اسپ سهراب ساکت است، ولی خواننده مهربان می اندیشد که سهراب از پدرش کمتر نیست. در طی یک قطعه بیست و هشت بیتی داستان پیداشدن یگانه کره رخس را به نظم آورده و در محل خود گنجانده است.

وقتی که سهراب به دژ سپید رسید گرد آفرید که دختری جنگجو بوده است از اینکه هجیر، نگهبان دژ، اسیر دست سهراب گردید خشمگین شد لباس رزم بر تن آراست و

آمدو با سهراب رزمی کرد ، ولی چون تاب مقاومت او را نداشت روی برگرداند ، سهراب با نیزه^۱ افراخته او را دنبال کرد ، گرد آفرید از برای آنکه او بداند سروکارش با دختری است گیسوی خود را گشود . سهراب بجای اینکه دست از او بردارد او را به خم^۲ کند اسیر کرد و خود به دام عشق او اسیر گردید . فردوسی همین قدر گفته است که گرد آفرید به چاره گری خویش را نجات داد و به قاعه رفت و دروازه^۳ قلعه را بستند و گرد آفرید از فراز بارو به او گفت « روزی نبودت زمن » . ولیکن این مقدار از برای خواننده کافی نیست و باید شرحی در باره^۴ زاری کردن سهراب و به جستجوی گرد آفرید مشغول شدن نظم کند و بر داستان بیفزاید .

خبر به کیکاووس می رسد که پهلوانی از توران زمین آمده است و دژ سپید را گرفته است و لشکری به همراهی او آمده است . در دلیری و زورمندی این پهلوان به قدری مبالغه شده است که کیکاووس می داند کسی جز رستم با او مقابله کردن نمی تواند . رستم را از زابلستان می خوانند و او می آید و با سهراب دست و پنجه نرم می کند . در مبارزه^۵ نخستین سهراب پشت رستم را به خاک می رساند و می خواهد او را بکشد ، رستم به حيله از چنگ او رها می شود . در مبارزه^۶ دوم فردوسی بدین قدر اکتفا می کند که :

سرافراز سهراب با زور دست تو گفتی سپهر بلندش بیست
و بدین جهت رستم توانست او را به آسانی بر زمین بزند . ولی خواننده^۷ حکیم باید حکمت این تغییر وضع را بیان کند . داستانی به نظم می آورد به این مضمون که در آغاز کار رستم بقدری زورمند بود که بر زمین نمی توانست راه برود و سنگها در زیر قدمهای او خرد می شد ، به درگاه خدا تضرع و التماس کرد که زور او را کم کند و خواهش او بر آورده شد . حال که گرفتار حریف زورمندتری مثل سهراب شده است به آن مابقی قوت و نیروی خویش که به خدا پس داده است احتیاج دارد ، از خدا تقاضا می کند که او را بار دیگر به همان زور و نیروی نخستین برساند ، خداهم حاجت او را بر می آورد . بدین علت بود که رستم توانست فرزند خود را بر زمین زده او را بکشد .

در آخر داستان باز فردوسی به این بس کرده است که رستم بر مرگ فرزند خود زاری کرد و مرثیه خوانی کرد و همه خاندان او زاری کردند و رستم گفت نمی دانم خبر مرگ او را برای مادرش چگونه بفرستم . ولی آخر می شود که ما از عاقبت کار تهمین و از زاریهای او و کارهایی که در عزای پسرش کرد خبر نشویم ؟ خیر ! باید سپاسگزار خواننده یا نویسنده ای باشیم که در این داستان مرثیه خوانی تهمین را هم ساخته و افزوده است و بیان کرده است که چگونه آن زن مهربان آتشی برافروخت و ساز و سلاح بازمانده از سهراب همراهِ بسوخت و چشم خود را نیز از حدقه بیرون آورده در آتش افکند .

اینهاست عمده موضوعها و حادثه‌هایی که در آن ششصد هفتصد بیت اضافی و الحاقی به رشته نظم کشیده شده است . غالب آن ابیات سست و ضعیف و رکیک و سخیف است و وجود آنها در رستم و سهراب فردوسی از قوت و نیروی داستان و از حزن انگیزی و تأثیر روانی آن می‌کاهد . اینها در نسخه‌های قدیمتر نیست و همه آنها از حدود ششصد هجری بعد شروع به پیدا شدن و افزوده شدن بر متن شاهنامه فردوسی کرده است . در ترجمه عربی فتح بن علی بُنداری که در حدود ششصد و بیست هجری ساخته شده است هیچ‌یک از این حادثه‌ها که ذکر شد نیامده است .

شاهنامه اگر پنجاه هزار بیت باشد شاید پانزده بیست هزار بیت هم دیگران بران افزوده باشند که هرگاه بخواهیم تمام آنها را در ضمن نسخه بدله نقل کنیم و بادلیل و برهان الحاقی بودن همه را اثبات کنیم و چنانکه پیش ازین گفتم توضیح و تشریح هم بران بنویسیم کتابی خواهد شد دارای چهارصد هزار سطر نوشته ، که این متجاوز از دوازده هزار صفحه می‌شود . نوشتن و تهیه این چنین کتابی چندین سال وقت می‌برد ، به سرمایه‌ای هنگفت و بودجه‌ای مداوم و سنگین محتاج است ، و نیز به عده‌ای محقق عالی‌رتبه باسواد دقیق امین دارای پشت کار و حوصله کافی که در طول مدت با یکدیگر همکاری کنند و این کار سنگین را از پیش بردارند .

البته هیچ دستگامی بجز دستگاه دولت ایران نمی‌تواند وسایل این کار را فراهم بیاورد. آنچه تاکنون دیگران در این باب کرده‌اند به نسبت با آنچه باید بعدازین کرد بازپچه‌ای بیش نیست، و این کار کاریست که چندنسل از مردم علاقه‌مند و واقف به کارِ زبان و ادب و فرهنگ را بخود مشغول خواهد داشت.

۱۰ خرداد ماه ۱۳۵۱، مجتبی مینوی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی